

زبان فارسی و گویش‌های ایرانی

سال اول، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۵، شماره پیاپی ۱

زبان‌شناسی شناختی: الگوی شناختی چشم در بوستان سعدی

سلیمان قادری نجف‌آبادی^۱ ✉

دکتر محمد عموزاده^۲

دکتر منوچهر توانگر^۳

تاریخ پذیرش: ۹۴/۸/۲۴

تاریخ دریافت: ۹۲/۹/۱۶

چکیده

در مطالعه حاضر که تلاشی میان‌رشته‌ای در حوزه‌های ادبیات و زبان‌شناسی شناختی است تعامل استعاره، شناخت، بدن و فرهنگ بررسی می‌شود. در این مقاله پاره‌ای از عبارات مبتنی بر واژه چشم (دیده) در بوستان سعدی براساس رویکرد زبان‌شناسی شناختی تجزیه و تحلیل می‌شود. بررسی داده‌ها نشان می‌دهد که چشم (دیده)، به شکل واژه‌ای زایا در تجسم ذهن فارسی‌زبانان از طریق یک الگوی شناختی مشارکت دارد و در آن به مفهوم‌پردازی «احساسات» (عشق، تمایل، شادی، حسادت)، «قوای ذهنی» (دانستن، درک کردن، فکر کردن)، «ارزش‌های فرهنگی» (احترام، مهمان‌نوازی)، «ویژگی‌های شخصیتی» (حرص، بی‌رحمی) و «پدیده‌های محسوس و جسمانی» (مرگ، زمان) می‌پردازد. نتایج همچنین نشان‌دهنده حضور قالب‌های شناختی استعاره، طرحواره‌های تصویری و مجاز در این مفهوم‌پردازی است. نیز تصور بشر پیرامون ساختار بدن و وظایف اعضای آن در تعامل با الگوهای فرهنگی مصدری برای ظهور استعاره و مجاز مفهومی در هر زبان محسوب می‌شود.

واژگان کلیدی: استعاره‌های بدنی، الگوی شناختی، بوستان، تنایش، زبان‌شناسی شناختی

✉ soleimanghadari@yahoo.com

۱. کارشناس ارشد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه اصفهان
۲. دانشیار گروه زبان‌شناسی و زبان‌های خارجی دانشگاه اصفهان
۳. دانشیار گروه زبان‌شناسی و زبان‌های خارجی دانشگاه اصفهان

۱- مقدمه

برخلاف عقاید گذشته مبنی بر اینکه استعاره ماهیتی منحصرأً زبانی و ادبی دارد، اغلب تحقیقات شناختی در چند دهه اخیر بر این عقیده‌اند که استعاره پدیده صرف زبانی و ادبی نیست، بلکه نگاهتی مفهومی است که تا حد زیادی بر قالب ذهنی، شیوه تفکر، استدلال و تصور بشر در زندگی روزمره‌اش تأثیر می‌گذارد (نک. لیکاف^۱ و جانسون^۲، ۱۹۸۰؛ جانسون، ۱۹۸۷؛ لیکاف، ۱۹۸۷؛ لیکاف و ترنر^۳، ۱۹۸۹؛ سویتسر^۴، ۱۹۹۰؛ و کوچش^۵، ۲۰۱۰). این تحقیقات ادعا کرده‌اند که شمار زیادی از مفاهیم، به‌خصوص از نوع انتزاعی از طریق استعاره در ذهن سازماندهی و سپس درک می‌شوند.

بررسی عبارتهای استعاری مبتنی بر واژه‌های اعضای بدن نیز در گذشته جزء صنایع ادبی کلام بود، اما مطالعات انجام‌شده دهه‌های گذشته در حوزه زبان‌شناسی شناختی به ابعاد شناختی این‌گونه استعاره‌ها توجه خاصی داشته‌اند (نک. یو^۶، ۲۰۰۴ و ۲۰۰۸؛ شریفیان، ۲۰۰۸ و ۲۰۱۱؛ معالج، ۲۰۰۸ و ۲۰۱۱). این مطالعات حاکی از آن است که حیطة استفاده از عبارات مبتنی بر واژه‌های اعضای بدن مثل قلب یا چشم می‌تواند حاوی نمونه‌های جالبی برای بررسی تعامل بین نظام استعاری زبان با بدن، شناخت ذهنی و فرهنگ باشد. به عبارتی دیگر، جسم انسان به‌مثابه منبعی در درج^۷ و مفهوم‌پردازی^۸ استعاری جوانب مختلفی از مفاهیم و تجربیات داخل و خارج بدن وارد عمل می‌شود. این امر در کاربرد اعضای مختلف بدن هنگام صحبت درباره احساسات، افکار و ... خود را نشان می‌دهد. این کاربرد بدن در مفهوم‌پردازی استعاری از الگوهای فرهنگی^۹ متأثر می‌شود.

مطالعه یو (۲۰۰۸) درباره بدن، فرهنگ و استعاره نشان می‌دهد که استعاره‌های مفهومی در تعامل میان بدن و فرهنگ نمود می‌یابند. بدین معنی که فرهنگ تجارب بدنی مشترک انسانی را قبل از ظهور و نگاشت با مفاهیم انتزاعی در حوزه‌های مقصد غربال یا گزینش می‌کند. همچنین تحلیل وی (۲۰۰۴) در زمینه مقایسه عبارات حاوی واژه چشم در چینی و انگلیسی روشنگر ساختارپردازی مفاهیم مربوط به حوزه «دیدن» یا «فکر کردن» از طریق استعارات

-
1. Lakoff
 2. Johnson
 3. Turner
 4. Sweetser
 5. Kovecses
 6. Yu
 7. embodiment
 8. conceptualization
 9. cultural models

«دیدن لمس کردن است» و «فکر کردن دانستن یا درک کردن دیدن است» و مجازهای «عضو حسی به جای حس»، «علت به جای معلول»^۱ و «حالت به جای ویژگی»^۲ در ساخت عبارات عبارات حاوی واژه چشم است.

شریفیان (۲۰۱۱) به بررسی مفهوم‌پردازی چشم و ادراک بصری در شمار معدودی از اصطلاحات حاوی واژه چشم در زبان فارسی پرداخته ولی به استعاره‌های مفهومی آن اشاره‌ای نکرده‌است. به عقیده این محقق چشم در مفهوم‌پردازی «عشق»، «حسادت»، «طمع» و ویژگی‌های شخصیتی «سادگی» (در عبارت چشم و گوش بسته) و «لجبازی» (در عبارت چشم سفید) نقش دارد.

معالج (۲۰۱۱) به مفهوم‌پردازی چشم و بررسی الگوی شناختی آن در عبارات زبان عربی تونسی پرداخته‌است. او ادعا کرده که پس از قلب، این عضو در مفهوم‌پردازی عناصری از حوزه‌های «احساسات»، «ارزش‌های فرهنگی»، «عملکردهای ذهنی»، «ویژگی‌های شخصیتی» و «وقایع محسوس و جسمانی» نقش بسیار دارد.

پژوهش حاضر نیز قصد دارد برای آشنایی با نظام استعاری، شناختی و فرهنگی فارسی‌زبانان و الگوی شناختی^۳ چشم، به تحلیل پاره‌ای از عبارات برگرفته از این عضو در بوستان بپردازد. در واقع، تلاش مقاله حاضر بر بررسی چگونگی شکل‌گیری عبارات مذکور به‌خصوص بر پایه استعارات مفهومی استوار است و اینکه چه مفاهیمی از طریق آن استعارات منتقل می‌شوند. علاوه بر این، نگاهی اجمالی به برخی از شباهت‌ها و تفاوت‌های شناختی و فرهنگی بین زبان‌های عربی، انگلیسی و چینی در زمینه مفهوم‌پردازی عضو چشم خواهد داشت. نیز به نقش چشم در ساختارپردازی مفاهیمی متنوع از حوزه‌های مقصد از نوع «عملکردهای ذهنی»، «پدیده‌های محسوس و جسمانی»، «احساسات»، «ویژگی‌های شخصیتی» و «ارزش‌های فرهنگی» اشاره خواهد شد.

۲- مبانی نظری

هر مفهوم در ذهن هر گویشور یک الگوی شناختی دارد. این الگو، مرکب از استعاره‌های مفهومی پیچیده، مجازهای مفهومی و مفاهیم مرتبط با آن است (همان: ۱۰۷). استعاره پیچیده خود آمیزه‌ای مفهومی و متشکل از استعاره‌های مفهومی اولیه^۴ - که اغلب پایه در طرحواره‌های تصویری دارند- و الگوهای فرهنگی است (لیکاف و جانسون، ۱۹۹۹: ۵۶). پس

1. cause for effect
2. manner for attitude
3. cognitive model
4. primary metaphors

مفهوم‌پردازی عبارات مبتنی بر واژه‌های اعضای بدن از ابزارهای شناختی مثل استعاره‌های اولیه، طرحواره‌های تصویری، مجازهای مفهومی و الگوهای فرهنگی نشأت گرفته‌اند. طرحواره‌های تصویری ساخت‌های مفهومی بنیادین ذهنی هستند که براساس فعالیت‌های بدنی و تجربیات فردی پدیدآمده‌اند و برای اندیشیدن درباره موضوعات انتزاعی‌تر به کار می‌روند. این طرحواره‌ها دارای منطق ساختاری اجزا و روابط بین اجزایند و در تجسم ذهن بشر نقش اساسی به عهده می‌گیرند. اغلب این طرحواره‌ها ساخت زیربنایی استعاره‌های اولیه را تشکیل می‌دهند (نک. جانسون، ۱۹۸۷). مثلاً حالت عمومی راست‌ایستادن بدن در فضا طرحواره «محور عمودی»^۱ را شکل می‌دهد که به‌عنوان حوزه‌ای مبدأ در کنار تجربیات پرشدن ظرف و بالآمدن سطح آب، استعاره اولیه «بیشتر بالاست» را می‌سازد. «استعاره‌های اولیه چون مستقیماً از تجسم تجارب و نگاشت‌های اولیه مایه گرفته‌اند، توان بالقوه بیشتری برای همگانی شدن دارند» (کوچش، ۲۰۱۰: ۱۳۹).

استعاره‌های مفهومی به شکل «حوزه مقصد حوزه مبدأ است» نشان داده می‌شوند و ساختاری متشکل از یک مجموعه کم‌وبیش ثابت از نگاشت‌های صورت گرفته بین حوزه‌های مفهومی^۲ مجزا دارند. این نگاشت‌ها بین اجزای حوزه مبدأ و مقصد رابطه ایجاد می‌کند و باعث درک مشخصات حوزه مفهومی مقصد در چارچوب مشخصات حوزه مفهومی آشناتر یعنی مبدأ می‌شود. در این رابطه، استعاره انتقال‌دهنده ساختار، روابط داخلی، منطق الگوی شناختی و کانون معنای اصلی^۳ حوزه مبدأ به حوزه مقصد است (کوچش، ۲۰۱۰: ۳-۱۴). در ضمن از یک حوزه مبدأ مانند «بدن» ممکن است برای مفهوم‌پردازی چندین حوزه مقصد همچون «ذهن» و «احساسات» بهره گرفته شود که این پدیده بیانگر قلمرو استعاره^۴ است.

استعاره‌های مفهومی روش‌های متداول درک مفاهیم انتزاعی و یا تفکر درباره آنها را تشکیل می‌دهند و عبارات استعاری^۵ روش‌های تثبیت‌شده گفتگو درباره این مفاهیم‌اند. اینها می‌توانند متعارف یا نو باشند، مثلاً استعاره مفهومی «زندگی سفر است» بسیار متعارف و استعاره مفهومی «زندگی زندان است» تقریباً نو است. همچنین مردم عبارت استعاری متعارف «تو راه عشقش ثابت قدم باش» و یا نویی «تو راه عشق نمی‌شه هر جا خواستی پیاده شی» را براساس استعاره مفهومی متعارف «عشق سفر است» می‌آفرینند. از آنجاکه در ساخت عبارات

1. verticality
 2. conceptual domains
 3. main meaning focus
 4. the scope of metaphor
 5. sexpression metaphor

استعاره‌ای از منابع لغوی حوزه مبدأ استفاده می‌شود «برای شناخت ماهیت مفاهیم استعاره‌ای و درک طبیعت استعاره‌ای فعالیت‌ها می‌توان عبارات استعاره‌ای آنها را بررسی کرد» (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰: ۷).

استعاره‌های مفهومی و عبارات استعاره‌ای به گروه‌های منسجمی به نام نظام‌های استعاره‌ای^۱ دسته‌بندی می‌شوند. نمونه آن «نظام‌های پیچیده انتزاعی»^۲ است که به درک استعاره‌ای مفاهیم حوزه‌های پیچیده انتزاعی «جامعه» یا «ذهن» در اصطلاح مفاهیم چهار حوزه مبدأ «بدن»، «ساختمان»، «ماشین» و «گیاهان» کمک می‌کند (کوچش، ۲۰۱۰: ۱۴۹-۱۶۷). این نظام استعاره‌ای خالق استعاره‌های مفهومی «ذهن بدن است» و عبارات‌های استعاره‌ای «به دل گذاشتن» می‌شود. گاه در زیربنای چندین استعاره مفهومی، یک ابراستعاره^۳ قرار دارد که به آنها انسجام منطقی می‌بخشد (همان: ۵۷)، مثلاً ابراستعاره «ارتباط ارسال غذاست» در زیربنای استعاره‌های مفهومی «کلمات ظرف هستند» و «افکار غذا هستند» قرار دارد.

مجاز عنصری دیگر در آفرینش الگوی شناختی مفاهیم است. مجاز از طریق یک ماهیت مفهومی (وسیله)^۴ از یک حوزه شناختی به یک ماهیت مجاور یا مربوط دیگر (هدف)^۵ در همان حوزه دسترسی ذهنی ایجاد می‌کند و از این‌رو، به صورت «وسیله به جای هدف» نشان داده می‌شود. برخی ادعا کرده‌اند که مجاز زیربنایی‌تر از استعاره است و شکل‌گیری یک استعاره ممکن است بر پایه یک مجاز صورت پذیرد (نک. بارسلونا^۶، ۱۹۹۷؛ پنتر^۷ و رادن^۸، ۱۹۹۹؛ کرافت^۹ و کروز^{۱۰}، ۲۰۰۴). در تأیید می‌توان به تجسم استعاره‌ای احساسات اشاره کرد که بر پایه مجازهای مفهومی معرف پاسخ‌های رفتاری، ظاهری و یا فیزیولوژیکی بدن است (کوچش، ۲۰۱۰: ۱۱۶)، مثلاً عبارت «از این خبر آتش گرفت» بر پایه مجاز «گرما به جای خشم» است و معرف پاسخ فیزیولوژیکی بدن به احساس خشم.

گیبس^{۱۱} (۱۹۹۹: ۱۵۳) الگوهای فرهنگی را طرحواره‌های فرهنگی مشترک افراد جامعه می‌داند که عملکردشان تفسیر تجارب همگانی و خط‌دهی طرز عملکرد افراد در حوزه‌های

-
1. metaphor systems
 2. Abstract complex systems
 3. megametaphor
 4. vehicle
 5. target
 6. Barcelona
 7. Panther
 8. Radden
 9. Croft
 10. Cruse
 11. Gibbs

وسیع‌تری از رخدادها، رسوم و اشیای ملموس یا مسائل ذهنی است. براساس این الگوهای مشترک، افراد یک جامعه خاص در مقابل مفاهیم یک حوزه خاص از درک، بیان و عملکرد یکسانی برخوردارند، مثلاً در فارسی الگوی فرهنگی برآمده از طب سنتی قلب را گرم‌مزاج می‌داند پس عبارت «دلگرمی» مثبت پنداشته می‌شود.

استعاره، مجاز و الگوهای فرهنگی تعامل نزدیکی دارند و هر یک بر طرز شکل‌گیری دیگری و در مجموع بر ایجاد الگوی شناختی یک مفهوم چون «چشم» تأثیر ژرفی دارند.

۳- روش پژوهش

پژوهش حاضر تحقیقی بنیادی و توصیفی-تحلیلی است. عبارت استعاری گاه ساده روشن است مانند چراغِ دل که بر استعاره «دل چراغ است» بنا شده، اما گاه عبارت اصطلاحی^۱ با معنای تیره و ساختی ثابت است که استعاره، مجاز و سایر ابزارهای شناختی در شکل‌گیری معنی آن نقش دارند (نک. راسخ‌مهند و شمس‌الدینی، ۱۳۹۱: ۱۱)، مثلاً در درک عبارت اصطلاحی از چشم مردم افتادن، استعاره «چشم ظرف ارزشگذار است» نقش دارد. چون این تمایز به اهداف مقاله مربوط نیست هر دو نوع را عبارت نامیده‌ایم. بوستان را به سبب جاودانگی، نفوذ و کاربرد شعر و زبان سعدی در فرهنگ و زبان مردم ایران و نیز سرشار بودن آن از استعاره‌های مبتنی بر واژه‌های اعضای بدن برگزیده‌ایم.

پس از استخراج واژه چشم یا دیده از بوستان مجموعه‌ای جامع و غیرتکراری از مفهوم‌پردازی‌های این عضو ایجاد و مطابق الگوی معالج (۲۰۱۰) در پنج حوزه تقسیم گردید. اگر عبارتی به دو حوزه مفهومی وابسته بود حوزه مفهومی نزدیک‌تر انتخاب شد. در گام بعدی داده‌ها در چهارچوب رویکرد زبان‌شناسی شناختی و با بهره‌گیری از بوستان یوسفی (۱۳۶۹) و لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ فارسی عمید تحلیل شد و برخی از استعاره‌ها و مجازهای مفهومی زیربنایی مشخص گردید. همچنین تأثیر الگوهای فرهنگی در مفهوم‌پردازی استعاری این عضو بررسی شد. برای روشن‌سازی اشتراکات و افتراقات شناختی به برخی استعاره‌های مفهومی مربوط به مفهوم‌پردازی این عضو در زبان‌های چینی و انگلیسی (یو، ۲۰۰۴) و عربی (معالج، ۲۰۱۱) اشاره شد. شماره پس از بیت، شماره بیت در بوستان تصحیح و توضیح یوسفی است.

۴- حوزه‌های مفهوم‌پردازی چشم (دیده)

چهره متمایزترین قسمت بدن و آئینه بازتابنده دنیای درونی فرد است و کانون آن چشم

1. idiomatic expression

است. چشم‌های ما نه تنها به دلیل عملکرد بلکه به دلیل حالت ظاهری و نقش در بازنمایی حالات جسمی، روحی و شخصیتی ما اهمیت ویژه‌ای دارند. بررسی مفهومی استعاره‌های مبتنی بر واژه چشم نشان می‌دهد که این عضو در فارسی به‌عنوان یک مفهوم از حوزه مبدأ «اعضای بدن» یا بخش «حس بینایی» از حوزه «حواس» با یک قلمرو استعاری گسترده در مفهوم‌پردازی مفاهیمی متنوع از حوزه‌های مقصد از نوع «عملکردهای ذهنی»، «پدیده‌های محسوس و جسمانی»، «احساسات»، «ویژگی‌های شخصیتی» و «ارزش‌های فرهنگی» مشارکت دارد. گاه این مفهوم‌پردازی سلسله‌مراتبی رخ می‌دهد، یعنی در بعضی استعاره‌های اولیه، چون استعاره‌های هستی‌شناختی^۱ - که ماهیت جدیدی به یک مورد برای درک آن بخشیده می‌شود - «چشم» خود به صورت مفهومی انتزاعی در حوزه مقصد تحت مفاهیمی عینی‌تر چون «ظرف» و «شیء» مفهوم‌پردازی می‌شود و در ادامه مفهومی انتزاعی را ساختار می‌بخشد. این استعاره‌ها که خود مفهوم‌پرداز «چشم» هستند نیز در هر حوزه بررسی خواهند شد. تحلیل هر دسته از استعاره‌ها در هر حوزه اغلب آمده‌است. در استعاره‌های ویژه‌تر به تحقیقات در زبان‌های دیگر ارجاع داده شده و به زیربنایی مجاز و الگوهای فرهنگی در ساخت عبارات مبتنی بر واژگان دیداری چون «چشم» و «دید» نیز اشاره شده‌است.

۴-۱- چشم و حوزه عملکردهای ذهنی

اشاره شد که نظام استعاری از نوع «نظام‌های پیچیده انتزاعی» به درک استعاری مفاهیم پیچیده انتزاعی «ذهن» براساس برخی حوزه‌های مبدأ عینی حوزه «بدن» کمک می‌کند. در این رابطه، این نظام استعاری، پس از خلق نگاشت اولیه «ساختار جسمی» ساختار انتزاعی «ابراستعاره «ذهن بدن است» یا «ذهنی بدنی است» را برپایه مجاز «عینی به جای انتزاعی» می‌آفریند که از آن استعاره‌های اولیه «عملکرد ذهنی عملکرد بدنی/تجربه حسی است»، «ذهن چشم است» یا «ذهن چشم دارد»، «فکرکردن دانستن و درک کردن دیدن است» نشأت می‌گیرند. استلزامات استعاری^۲ برآمده از این استعاره‌ها عبارت‌اند از نگاشت‌های «چشم ابزار فکرکردن، دانستن و درک کردن است».

سویتسر^۳ (۱۹۹۰: ۲۸-۳۱) از اولین زبان‌شناسان شناختگر بود که ادعا کرد استعاره «ذهن به عنوان بدن» ابراستعاره مفهومی است و در شناخت ما و تجسم تجربیات ما نقشی بنیادین دارد. وی به خلق استعاره «فکرکردن دانستن و درک کردن دیدن است» به‌خصوص در

1. ontological metaphors
2. metaphorical entailments
3. Sweetser

زبان‌های خانواده هندواروپایی اشاره کرده‌است. او بنای ساخت این استعاره را تأثر ابعاد ذهنی زندگی از حس بینایی می‌داند (همان: ۳۷). بینایی توانایی شناختی است که بیشترین دانش و اطلاعات را درباره جهان به ما می‌دهد (نک. همان: ۳۹؛ لیکاف و جانسون، ۱۹۹۹: ۲۳۸). رابطه دیدن و فرایندهای ذهنی فکر کردن، دانستن و درک کردن از این‌روست که اغلب علت یا مرحله اول فرایند هر اندیشه ذهنی دیدن است، پس شکل‌گیری این استعاره حاصل مجاز «علت به جای معلول» است.

از استعاره‌های مفهومی متعارف بالا قلمرو گسترده‌ای از عبارات ذیل حاصل می‌شود:

(۱) نه گر چون تویی بر تو کبر آورد بزرگش نبینی به چشم خرد؟

(۲۰۱۳)

(۲) به چشم سیاست در او بنگریست که سودای این بر من از بهر چیست

(۱۴۷۹)

(۳) چو خود را به چشم حقارت بدید صدف در کنارش به جان پرورید

(۱۹۸۶)

دهخدا «به چشم خرد نگریستن کسی» را «خردمند دانستن آن کس» و «به چشم سیاست نگریستن کسی» را «بودن در فکر تنبیه آن کس» می‌داند. او همچنین مفهوم «به چشم حقارت نگریستن در کس یا چیزی» را «خرد و حقیر انگاشتن آن کس یا آن چیز و بی‌ارزش و بی‌اعتبار پنداشتن آن» می‌داند. در مفاهیم این عبارات استعاری، استعاره ساختاری^۱ «فکر کردن دانستن و درک کردن دیدن است» به‌وضوح نمایان است. در این استعاره حوزه مبدأ یعنی «حس بینایی» مفهوم‌پرداز مفاهیم حوزه مقصد یعنی «عملکردهای ذهنی» مثل «تفکر» می‌گردد. بر این اساس ادعای شریفیان (۲۰۱۱: ۱۸۱) مبنی بر استنباط نشدن استعاره «دانستن و درک کردن دیدن است» در زبان فارسی از چشم و الفاظ ادراکی آن یعنی دیدن و نگاه کردن رد می‌شود. حتی عبارات روزمره «در چشم مردم»، «به یک چشم دیدن»، یا عبارت شعری «چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید» شاهدی دیگر بر این مدعايند.

استعاره مفهومی «چشم ظرفی برای سنجش چیزهای باارزش است» استعاره ساختاری دیگری است برگرفته از ابراستعاره «ذهن بدن است»، زیرا از استعاره «چشم، ابزار فکر کردن، دانستن و درک کردن است» نشأت می‌گیرد. عبارات زیر برآمده از این استعاره مفهومی‌اند:

1. structural metaphor

(۴) چو آن راه کژ پیششان راست بود	ره راست درچشمشان کژ نمود (۳۴۹۰)
(۵) که زشت است درچشم آزادگان	بیفتادن از دست افتادگان (۶۹۷)
(۶) چو مولام خوانند و صدر کبیر	نمایند مردم به چشم حقیر (۲۰۹۹)
(۷) ز دشمن‌شنو سیرت خود، که دوست	هرآنچ از توآید به چشمش نکوست (۹۰۲)
(۸) به آخر ز تمکین الله و بس	نه چیزم به چشم اندر آمد نه کس (۱۲۴۱)

عبارات بالا تحت تأثیر الگوهای فرهنگی فارسی‌زبانان شکل گرفته‌است. در استعاره «چشم ظرف ارزشگذار است»، چشم از طرحواره «ظرف»^۱ خاصی بهره می‌گیرد، به طوری که ماهیت‌ها بسته به جایی که نسبت به ظرف چشم می‌یابند میزان ارزشی متغیری دارند. به عبارتی دیگر، آنچه درون چشم نمی‌آید بی‌ارزش می‌شود؛ آنچه در آن قرار می‌گیرد ارزش می‌یابد و در نظر جلوه می‌کند؛ آنچه از آن بالا می‌رود دارای ارزشی بالاتر می‌شود؛ آنچه پایین می‌آید از ارزشش کاسته می‌گردد؛ اگر آن قدر پایین بیاید که از چشم (بیرون) بیفتد، کاملاً بی‌ارزش می‌شود.

این موارد از طرفی نشان می‌دهد که در این ارزشگذاری، طرحواره‌های تصویری در فضایی دوقطبی به عنوان یک معیار ارزشگذار شرکت می‌کنند، مثلاً طرحواره‌های تصویری «راست/کژ»، «بالا/پایین»، «بزرگ/کوچک» به ترتیب در سه عبارت اول و طرحواره تصویری «درون/بیرون» در دو عبارت آخر به اجزای راست، بالا، بزرگ و درون ارزش مثبت و به اجزای چپ، پایین، کوچک و بیرون ارزش منفی می‌بخشند. از طرف دیگر، این موارد بیان می‌کنند که اساسی‌ترین ارزش‌ها مثل ارزش اجتماعی یا احترام در هر فرهنگی نتیجه منطقی ساختار استعاری بنیادی‌ترین مفاهیم در آن فرهنگ هستند، مثلاً در بیت دوم استعاره‌های جهت‌مند^۲ «کمتر پایین است» با «کمتر بدتر است» متناسب است (نک. لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰: ۱۵) که با «پایین بد است» و یا «پایین موقعیت بدتر است» تناسب دارد.

(۹) فریدون وزیری پسندیده داشت	که روشن دل و دوربین دیده داشت (۳۰۸۹)
-------------------------------	---

در ساخت عبارت فوق، از استعاره «آینده‌نگری داشتن دیده دوربین است» بهره گرفته شده که در آن از حوزه «مکان» (فاصله دور) برای مفهوم‌پردازی «زمان» (آینده) استفاده

1. container
2. orientational metaphors

شده‌است. این استعاره از طرفی بر پایه استعاره‌های «توانایی ذهنی بینایی است» و «میزان استعداد ذهنی چشم‌رس است» بنا شده که از ابراستعاره «ذهن بدن است» برآمده. در زبان چینی نیز به آنها اشاره شده‌است (نک. یو، ۲۰۰۴: ۶۶۶). از طرف دیگر، این عبارت در کنار منطق طرحواره‌ای «مبدأ-مسیر-مقصد»^۱ بر استعاره «آینده پیش رو است» (همان: ۱۶) استوار است که استلزام استعاری «آینده‌های دیرتر دورترند» را به دنبال دارد که براساس آن هرچه فرد دورتر را ببیند میزان استعداد ذهنی و آینده‌نگری بیشتری دارد. این امر در «کوتاه‌بینی» برعکس است.

(۱۰) زهی چشم دولت به روی تو باز سر شهریاران گردن فراز
(۱۸۰)

عبارت براساس استعاره‌های مفهومی «آگاهی بازبودن چشم (یا دیدن) است» و «توجه کردن دیدن است» بنا شده، زیرا «بازبودن چشم» به روی کسی به مفهوم «آگاهی» از وجود او و «توجه کردن» به اوست. به این استعاره‌های مفهومی در زبان‌های چینی، انگلیسی و عربی نیز اشاره شده‌است (نک. یو، ۲۰۰۴: ۶۷۷-۶۷۸ و معالج، ۲۰۱۱: ۲۱۷ و ۲۳۱).

(۱۱) تودر وی همان عیب دیدی که هست ز چندان هنر چشم عقلت بیست
(۳۲۸۶)

(۱۲) تو گر شکر کردی که با دیده‌ای وگر نه تو هم چشم پوشیده‌ای
(۳۳۴۳)

عبارت اول پایه در استعاره‌های مفهومی «ذهن بدن است» (لذا چشم دارد) و «غافل بودن (توجه نکردن)، بسته‌بودن چشم (ندیدن) است» دارد که در زبان‌های چینی و انگلیسی نیز به آنها اشاره شده‌است (نک. یو، ۲۰۰۴: ۶۸۰-۶۸۱). عبارت دوم بر پایه استعاره‌های «ذهن چشم است» و «نادانی پوشیده‌چشمی است» به وجود آمده‌است. این عبارات از طرفی پایه تجربی استعاره مفهومی «توانایی ذهنی بینایی است» دارند. کاربرد مجاز «حالت (چشم) به‌جای ویژگی (فرد)» در عبارت «چشم‌پوشیده» مشهود است.

۴-۲- چشم و حوزه پدیده‌های محسوس و جسمانی

در فارسی از چشم برای مفهوم‌پردازی یا اشاره به مفاهیمی از نوع پدیده‌های محسوس و جسمانی «مرگ» و «گذر زمان» و «حس جسمانی» «دیدن» استفاده شده‌است. به مثال‌های زیر توجه کنید:

1. Source-path-target

- (۱۳) به دندان گزید از تعجب یدین
بماندش درو دیده چون فرقدین
(۲۱۱۶)
- (۱۴) خردمند ازو دیده بردوختی
یکی حرف در وی نیاموختی
(۲۳۲۲)
- (۱۵) تو آزادی از ناپسندیده‌ها
نترسی که بروی فتد دیده‌ها
(۳۸۵۹)

استعاره «دیدن بر خورد/ لمس/ تماس چشم با هدف است» در زبان فارسی چون زبان‌های چینی و انگلیسی (نک. یو، ۲۰۰۴: ۶۷۶) پایه ساخت بسیاری از عبارات استعاری شعری و روزمره است. در چینی «دیدن» اغلب به صورت برخورد نور چشم با هدف تجلی می‌کند، در فارسی نیز در بعضی عبارات این گونه است؛ «برق چشم‌هایم آن را گرفت» اما در اغلب عبارات مانند «چشمم بهش خورد»، «چشمم گرفتش»، «چشمم بهش دوخته شد» یا ابیات پیش، مانند انگلیسی، با برخورد خود چشم با هدف مفهوم‌پردازی می‌شود. در ساخت این استعاره‌ها در کنار بهره‌گیری از طرحواره «مبدأ-مسیر-مقصد» و «نیرو»^۱، مجاز «ابزار عمل به جای عمل» یا «عضو حسی به جای حس» به شکل «چشم به جای دیدن/ نگاه کردن» استنباط می‌شود. در بیت اول، شاعر با پیچیده‌سازی^۲ تماس چشم با هدف آن را به صورت ماندن در هدف چون قرارگیری دو ستاره درون آسمان به تصویر می‌کشد. این کار در بیت دوم به صورت دوختن جلوه می‌کند و این درحالی است که در بیت سوم، در عبارت «افتادن دیده بر چیزی» شاعر ویژگی «اتفاقی بودن» در فعل افتادن را به مشاهده نسبت داده است. در این عبارات تماس به شکل نیروهای متفاوتی جلوه می‌کند.

- (۱۶) اگر من نبینم مر او را هلاک
شب گور چشمم نخسبد به خاک
(۸۶۳)

در زبان فارسی استعاره «مرگ خوابیدن/توقف دیدن است» همانند زبان‌های انگلیسی (نک. لیکاف و ترنر، ۱۹۸۹: ۲۲۱) و عربی (نک. معالج، ۲۰۱۱: ۲۲۲) مشهود است که خود پایه‌ای تجربی دارد چراکه چشم خوابیده و مرده بسته است و نمی‌بیند. در اینجا «بسته‌بودن چشم» بنا بر مجاز «قسمتی از رویداد به جای کل رویداد» برای اشاره به خواب و مردن به کار رفته است.

- (۱۷) برین چشمه چون ما بسی دم زدند
برفتند چون چشم برهم زدند
(۴۷۹)

ساخت «چشم برهم زدن» پایه تجربه جسمانی دارد. برهم خوردن چشم زمان کمی

1. force
2. elaboration

می‌برد، این تجربه عینی جسمی و مکانی برای مفهوم‌پردازی «زمان کم» از حوزه انتزاعی «زمان» به کار رفته‌است و استعاره اولیه «لحظه کوتاه چشم برهم زدن است» را شکل می‌دهد. در عربی، انگلیسی و چینی نیز به دلیل بهره‌گیری از تجارب جسمانی و درک مشابه فرهنگی این عبارات هست (نک. یو، ۲۰۰۴: ۶۶۸-۶۶۹ و معالج، ۲۰۱۱: ۲۳۶).

(۱۸) اگر کوتاهی پای چوبین میند که در چشم طفلان نمایی بلند
(۲۶۱)

اعضای بدن انسان به‌واسطه جایگاه نسبی‌شان در رابطه پیکر انسان در وضعیت ایستاده می‌توانند برای اشاره به «مکان» به کار روند و به دنبال آن تحت عنوان استعاره «مکان شیء است» مفاهیم مکانی در قالب این اشیای ملموس قابل مشاهده بیان شوند (هینه و دیگران، ۱۹۹۱: ۱۳۲). جهت جلو در بدن ما نیز با توجه به وضعیت قرارگرفتن صورت و اعضای آن به‌خصوص چشم تعیین می‌شود و با در نظر گرفتن این موارد می‌توان از چشم برای اشاره به «پیشگاه» یا «نزد» فرد استفاده کرد و استعاره «پیشگاه (نزد)، چشم است» را آفرید.

(۱۹) نگه دار یارب به چشم خودش بیرهیز از آسیب چشم بدش
(۱۸۳)

(۲۰) بگفت ای خداوند ایران و تور که چشم بد از روزگار تو دور
(۴۸۷)

در این دو عبارت نیز مجاز «ابزار به جای عمل» از چشم (عضو حسی) برای اشاره به نگاه یا توجه (حس) استفاده می‌کند. عبارت اول بر پایه «نیروی محافظ چشم (نظر) خدا است» و عبارت دوم بر پایه «ابزار مخرب چشم بد است» شکل گرفته‌است که ارجاعی به نگاه یا نظر بد یا حسادت‌آمیز دارد.

(۲۱) نه از درد دل‌های ریشش خبر نه از چشم بیمار خویشش خبر
(۱۷۹۱)

(۲۲) مرا خود کشد تیر آن چشم مست چه حاجت که آری به شمشیر دست؟
(۱۶۸۷)

صنعت «تشخص»^۲ نوعی از استعاره‌های هستی‌شناختی است که در آن از یک حوزه مبدأ آشنا یعنی «انسان و ویژگی‌های او» به حوزه مقصد ماهیت‌های دیگر مانند «نیروهای طبیعی»، «اجسام» و ... نگاشت‌هایی صورت می‌گیرد. «این امر به ما اجازه می‌دهد تا

1. Heine
2. personification

گستره‌ای از تجارب با ماهیت‌های غیرانسان را برحسب انگیزش‌ها، مشخصات و فعالیت‌های انسانی درک کنیم» (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰: ۳۳). لذا عبارات «چشم بیمار» یا «چشم مست» براساس استعاره «چشم انسان است»، باعث انتساب ویژگی‌های انسانی مثل مست و بیمار به چشم شده‌است. «چشم بیمار یا مست» را فرهنگ عمید «چشم نیم‌بسته و خمارآلود معشوق» می‌داند، پس بنای استعاره «چشم خمار مست/بیمار است» را می‌توان شباهت ساختاری حالت بدن آویزان و روبه‌پایین فرد بیمار یا مست به پلک‌های نیم‌بسته و روبه‌پایین فرد زیبا دانست، چون هر دو مورد، یعنی حوزه «بیماری» و «مستی» با حوزه چشم خمار شباهت طرحواره‌ای «روبه‌پایین بودن» دارند.

(۲۳) نپنداری ای دیده‌روشنم کز ایدر سگ آواز کرد این منم

(۲۳۴۴)

(۲۴) دگر دیده چون برف‌روزد چراغ چو کرم لحد خورد پیه دماغ؟

(۳۳۴۱)

در فارسی نیز مانند چینی (نک. یو، ۲۰۰۴: ۶۷۸) استعاره مفهومی «دیده منبع نور است» چشم را بسان «منبع نور» متصور می‌کند. عبارت «برافروختن چراغ توسط دیده» به معنی «بازیابی بینایی» و «زنده‌شدن» است که استعاره «زندگی نور است» (لیکاف و ترنر، ۱۹۸۹: ۲۲۲) را یادآور می‌شود.

۳-۴- چشم و حوزه احساسات

مطالعات بسیاری به نقش اعضای بدن در مفهوم‌پردازی احساسات و بهره‌گیری آنها از طرحواره‌های تصویری پرداخته‌اند (نک. صراحی، ۱۳۹۱؛ قادری، ۱۳۹۱؛ قادری و توانگر، ۱۳۹۱؛ لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰؛ پینا، ۲۰۰۱؛ یو، ۲۰۰۲؛ معالج، ۲۰۰۸ و ۲۰۱۱؛ شریفیان، ۲۰۰۸ و ۲۰۱۱). از مهم‌ترین طرحواره‌هایی که امکان تجسم و درک مفاهیم انتزاعی احساسات را در فضای سه‌بعدی به ما می‌دهد طرحواره فضایی «ظرف» است. انسان از طریق قرارگیری در محیط‌های حجم‌دار، بدن یا اعضای بدن خود را نوعی ظرف می‌پندارد. استعاره اولیه هستی‌شناختی «افراد ظرف‌اند» نیز از همین واقعیت نشأت می‌گیرد که می‌تواند به صورت خاص در استعاره‌های مفهومی «اعضای متفاوت بدن یک فرد ظرف هستند» خود را نشان دهد و به دنبال آن پایه بسیاری از استعاره‌های ساختاری چون «چشم ظرفی برای احساسات است» گردد. شالوده اغلب استعاره‌های این بخش استعاره مفهومی «چشم ظرفی برای احساسات است» و استعاره اولیه

هستی‌شناختی «احساسات جسم/مایع داخل ظرف هستند» است که در تحقیقات زبان‌های دیگر نیز هست (نک. کوچش، ۲۰۱۰: ۱۰۸؛ پینا، ۲۰۰۱: ۲۵۷؛ استفانویچ^۱، ۲۰۰۴: ۱۴۱).

(۲۵) ز وجد آب در چشمش آمد چو میغ ببارید بر چهره سیل دریغ
(۲۱۴۴)

(۲۶) سرشک غم از دیده باران چو میغ که عمرم به غفلت گذشت ای دریغ
(۲۰۳۷)

در عبارت‌های پیش به‌ترتیب «چشم ظرفی برای احساس شادی و غم است» و «احساسات مایع درون ظرف هستند».

(۲۷) تو گویی به چشم اندرش منزل است وگر دیده بر هم نهی در دل است
(۱۶۴۱)

(۲۸) که ای چشم‌های مرا مردمک یکی مردمی کن به نان و نمک
(۱۱۶۶)

(۲۹) نینداری ای دیده روشنم کز ایدر سگ آواز کرد این منم
(۲۳۴۴)

آمیزه استعاره‌های «چشم ظرف احساس عشق است»، «چشم جای عزیزان است» و یا «عیزان چشم هستند» خالق عبارت‌های بالاست. این استعاره‌ها حاکی ارزش بسیار چشم در فرهنگ ما و انگلیسی، عربی و چینی است (نک. یو، ۲۰۰۴: ۶۶۴ و معالج، ۲۰۱۱: ۲۱۳). این ارزش شاید به خاطر نقش حس بینایی در درک جهان باشد. «در چشم جای دادن کسی» یا تشبیه یک فرد به (مردمک) چشم به عنوان مرکز علاقه نشانه عشق شدید به آن فرد است و بسط ارزشی این عضو به آن شخص را می‌طلبد. جدای از این در مجاز مفهومی «نزدیکی یا یکپارچه شدن به جای عشق» (کوچش، ۲۰۰۰: ۱۲۳) به شکل جای دادن معشوق در چشم متبلور یافته، همچنین کاربرد ارزشی طرحواره «مرکز-پیرامونی»^۲ در عبارت دوم به مردمک چشم ارزشی بیشتر بخشیده است.

(۳۰) نگه‌دار یارب به چشم خودش بپرهیز از آسیب چشم بدش
(۱۸۳)

عبارت پایه در استعاره‌های «چشم ظرف احساس حسادت است»، «تأثیر احساس یک برخورد ملموس است» (همان: ۸۳) و نیز «احساسات دشمن هستند» (همان: ۴۰) دارد. پس

1. Stefanowitsch
2. center-periphery

«چشم بد» بر پایه استعاره «حسادت دشمن/ مخرب است» ساخته شده و ریشه در مجاز «تأثیر احساس (بدی) به جای احساس (حسادت)» دارد.

«چشم بد» ریشه در الگوی فرهنگ مذهبی ایران دارد؛ بعضی چشم‌ها نگاه با قدرت مخرب دارند و آسیب یا زخم می‌رسانند. «چشم‌زخم»، «چشم‌کردن»، «چشم‌زدن» یا «داشتن چشم شور» مصادیقی از این الگویند که در آن چشم به گونه‌ای مفهوم‌پردازی می‌شود که چشم یا نظر با افسون یا بی آن، با نیت آسیب‌رساندن یا ناخودآگاه خواستار سرنوشت بد برای کسی می‌شود که نسبت به او حسادت می‌ورزد. در این الگوی فرهنگی مردم برای مقابله با چشم‌زخم از دعا، دودکردن اسفند و زدن به تخته استفاده می‌کنند. برخی به عبارت‌های استعاری ناشی ارتباط چشم با حسادت یا اثر سوء در فرهنگ‌ها اشاره کرده‌اند، مثلاً در چینی «چشم داغ»^۱ (یو، ۲۰۰۴: ۶۷۴) و در عربی «چشم شور»^۲، «چشم تند»^۳ و «چشم زبر»^۴. معالج (۲۰۱۱: ۲۲۸) ضمن اشاره به نقش استعاره مفهومی «چشم یک وسیله مخرب است» در زیربنای برخی از عبارات، اظهار می‌کند مردم تونس برای دوری از آسیب حسادت مقداری از مال خود را به بینندگان می‌بخشند. در مجموع براساس ادعای سوارتز (نقل از شریفیان، ۲۰۱۱: ۲۰۲-۲۰۳) حسادت از چشم آغاز می‌شود، بر قلب اثر می‌گذارد و سپس تمایل به آنچه دیگری دارد پدیدار می‌شود. پس همبستگی تجربی چشم با حسادت بر پایه مجاز «علت به جای معلول» شکل می‌گیرد، چون چشم عامل ایجاد حسادت است و برای اشاره به آن به کار می‌رود.

(۳۱) به پیران پشت از عبادت دوتا ز شرم گنه دیده بر پشت پا
(۳۹۳۳)

در این عبارت استعاره «شرمندگی نگاه رو به پایین است» براساس الگوی فرهنگی سر خود را به زیر انداختن و به پایین نگرستن هنگام شرمندگی تشکیل شده است.

(۳۲) که چشم از تو دارند مردم بسی نه تو چشم داری به دست کسی
(۱۱۵۹)

(۳۳) رطب ناورد چوب خرزهره بار چو تخم افکنی بر همان چشم دار
(۷۳۶)

در این عبارات، استعاره «چشم ظرف امید است» بنا بر مجاز «ظرف به جای مظروف» به کار می‌رود و استعاره‌های مفهومی «خواستن/تمایل داشتن دیدن است» و «دیدن تماس بین

1. eye-hot
2. salty eye
3. peppered eye
4. rough eye

چشم و هدف است» توجیه می‌کند که چشم (در اینجا امید) با هدف مطلوب تماس می‌یابد. یو (۲۰۰۴: ۶۷۹) که این استعاره‌ها را در چینی و انگلیسی آورده دلیل بهره‌گیری از چشم در مفهوم‌پردازی امیدواری را این می‌داند که هدف مطلوب در ابتدا با چشم دیده و سپس امیدواری به کسب آن در فرد ایجاد می‌شود، لذا در اینجا براساس مجاز «علت به جای معلول» مفهوم مبدأ یعنی «دیدن» ریشه تجربی مفهوم مقصد یعنی «خواستن» است. معالج (۲۰۱۱: ۲۲۴-۲۲۵) مفهوم‌پردازی امیدواری در عربی را به صورت قرارگیری چشم داخل هدف مطلوب می‌داند گرچه در فارسی در بعضی استعاره‌ها چون عبارات پیش، با قرارگیری چشم بر آن هدف مفهوم‌پردازی می‌شود.

(۳۴) به حقت که چشمم ز باطل بدوز به نورت که فردا به نارم مسوز
(۳۹۵۹)

استعاره‌های «تنفر ندیدن است» و «ندیدن قطع تماس چشم و هدف است» این عبارت را پایه نهاده‌اند.

(۳۵) جو مولام خوانند و صدر کبیر نمایند مردم به چشم حقییر
(۲۰۹۹)

این عبارت پایه در «غرور افزایش اندازه چشم است» دارد. با بزرگ‌شدن مغرور بر اثر تملق مردم، چشم (یعنی ظرف دید) آن قدر بزرگ پنداشته شده که بقیه در آن کوچک و حقیر به نظر می‌رسند و این به استعاره مفهومی «مغرور بزرگ است» (کوچش، ۱۹۹۰: ۱۰۲) و «غرور بزرگ‌شدن چشم است» اشاره دارد که در عربی و چینی (نک. یو، ۲۰۰۴: ۶۷۴-۶۷۵) و معالج، ۲۰۱۱: ۳۳۲) نیز هست. البته در انگلیسی این بزرگی سر است که با ویژگی غرور نگاشت می‌یابد.

۴-۴- چشم و حوزه ویژگی‌های شخصیتی

ویژگی شخصیتی فرد گاه با داشتن چشمانی خاص بیان می‌شود. در ذیل به مفهوم‌پردازی ویژگی‌های شخصیتی «حرص» و «گستاخی» در این زمینه اشاره می‌کنیم.

(۳۶) دو چشم و شکم پر نگردد به هیچ تهی بهتر این روده پیچ پیچ
(۲۷۲۵)

«پر نشدن چشم و شکم» یا «گرسنه‌چشمی» بر استعاره مفهومی «حرص و زیاده‌طلبی گرسنگی چشم است» بنا شده‌اند که در عربی نیز هست (نک. معالج، ۲۰۱۱: ۲۳۰). این استعاره برپایه رابطه مجازی «جزء به جای کل» به شکل «عضو بدن (چشم) به جای فرد» است چون

«چشم» برای اشاره به فرد به کاررفته‌است. در «پر نشدن چشم» چشم با استفاده از طرحواره «ظرف» مانند گرسنه‌ای مفهوم‌پردازی شده که هرگز و با هیچ‌چیز پر یا سیر نمی‌شود و پیوسته در حال زیاده‌طلبی است. بنابر تجربه نیز می‌دانیم که حریص و جاه‌طلب سیری‌ناپذیر است و بنابراین گرسنه‌چشم تعبیر می‌شود.

درک مفهوم منفی «زیاده‌طلبی» در استعاره فوق با استعاره‌های «بد بیشتر است» و «خوب کمتر است» تبیین می‌شود و با تمایلات استعاره‌ی لیکاف و جانسون (۱۹۸۰: ۲۲) که براساس آن «بد کمتر است» و «خوب بیشتر است» تناقض دارد. این تناقض ناشی از الگوی فرهنگی - مذهبی مسلمانان است که در آن قناعت روشی پسندیده برای دلبستگی کمتر به مادیات و دوری از زیاده‌طلبی است.

(۳۷) یکی در میان معده‌انبار بود / از این تنگ‌چشمی شکم‌خوار بود
(۲۷۶۳)

دهخدا در ذیل «چشم تنگ» یا «نظر تنگ» می‌نویسد این نوع چشم همه‌چیز را کم و اندک می‌بیند، به عبارتی دیگر، دارنده این چشم، همه‌چیز را کوچک و کم‌اهمیت می‌شمارد. براساس استعاره «چشم یک شیء/ظرف قابل تغییر است» مفهوم‌پردازی ویژگی شخصیتی «آزمندی» با تغییر اندازه طرحواره چشم مانند یک ظرف قابل تغییر صورت می‌پذیرد. لذا در استعاره «آزمندی و بخل تنگ‌چشمی است» از طریق مجاز «حالت به جای ویژگی» از حالت بدنی یعنی «تنگی چشم» برای ارجاع به ویژگی فرد یعنی «آز و تنگ‌نظری» او بهره برده‌ایم. البته همان‌گونه که در ساخت عبارت پدیدار است «مجاز» حالت به جای ویژگی «اغلب بدون توجه به پایه تجربه بدنی آن به صورت استعاره بیان می‌شود» (یو، ۲۰۰۴: ۶۶۷). به نظر می‌رسد نظام استعاره «زنجیره بزرگ»^۱ در این کار مدخلیت دارد (نک. کوچش، ۲۰۱۰: ۱۵۲-۱۵۵). تحت این نظام، ابراستعاره «ویژگی‌های انسانی، حالات اشیای بی‌جان هستند» شکل می‌گیرد که سبب می‌شود مفهوم‌پردازی ویژگی‌های شخصیتی با تغییر حالت چشم به‌عنوان یک شیء حاصل شود. این مفهوم‌پردازی در چینی، انگلیسی و عربی نیز هست (نک. یو، ۲۰۰۴: ۶۷۲ و معالج، ۲۰۱۱: ۲۳۲).

(۳۸) وگر شوخ‌چشمی و سالوس کرد / الا تا نپنداری افسوس کرد
(۱۱۷۹)

در اینجا نگاشت استعاره «گستاخی و بی‌ادبی شوخ‌چشمی است» مشهود است. این عبارت نیز برپایه مجازهای «حالت به جای ویژگی» و «عضو بدن (چشم) به جای فرد» استوار

است، زیرا شوخ‌بودن چشم به ویژگی صاحب چشم یعنی گستاخی اشاره می‌کند.
 (۳۹) نبینی که چشمانش از کهرباست؟ وفا جستن از سنگ چشمان خطاست
 (۳۴۸۶)

استعاره پیچیده «بی‌وفایی/ بی‌رحمی سنگ‌چشمی است» بر استعاره مفهومی اولیه «بی‌رحمی سفت‌بودن است» بنا شده که استفاده شاعر را از واژه سنگ در اثر تأثیرپذیری از بافت زبانی کلماتی چون کهربا توجیه می‌کند. در اینجا «سنگ‌چشم» به واسطه مجاز «حالت به جای ویژگی» و «عضو بدن به جای فرد» به نازنینان بی‌رحم یا بی‌وفا اطلاق می‌شود که نگاهی سنگین و بی‌اعتنا دارند و احساسات توانایی ورود به پیکره سنگی آنها را ندارد. استفاده از استعاره «شخصیت جنس است»^۱ (لیکاف و دیگران، ۱۹۹۱: ۲۰۹) و «چشم یک شیء قابل تغییر است» در عبارت «سنگ‌چشمی» مشهود است. در عربی داشتن «چشم سفت» به مفهوم «گستاخ بودن» است.

(۴۰) اجل چون به خونش برآورد دست قضا چشم باریک‌بینش ببست
 (۲۶۳۱)

بنابر استعاره «چشم یک شیء/ظرف قابل تغییر است» چشم با باریک‌شدن مفهوم‌پرداز «تیزبینی» و به دنبال آن خالق استعاره «تیزبین و دقیق باریک‌بین است» می‌شود. پایه این استعاره در تجربه تجسم‌شده انسان نهفته است که در مواقع دیدن فواصل دور دست پلک‌ها را جمع و چشمان خود را باریک می‌کند.

۴-۵- چشم و حوزه ارزش‌های فرهنگی

در عبارات این قسمت چشم در مفهوم‌پردازی ارزش‌هایی چون «احترام» و «مهمان‌نوازی» ایفای نقش می‌کند:

(۴۱) بگفت آن خردمند زیبا سرشت جوایی که بر دیده باید نبشت
 (۲۷۸۲)

در بخش‌های قبل به اهمیت دیده در فرهنگ ما و برخی فرهنگ‌های دیگر اشاره شد. بسط این به اشیای مجاور آن سبب خلق استعاره «احترام به یک موضوع بر دیده گذاشتن (یا نوشتن) آن است» می‌شود. معالج (۲۰۱۱: ۲۳۴) در توضیح بنای تجربی و فرهنگی ارزش چشم اظهار می‌کند که حمل اشیای قیمتی بر سر انسان‌های اولیه در هنگام مسافرت باعث شده که

1. personality is material

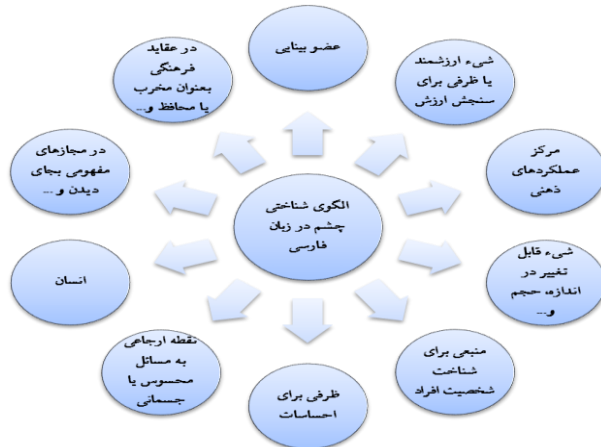
ارزش این اشیا در اثر مجاورت سر، به این عضو و در پی آن به عضو دیده بسط یابد. استعاره «خوب بالاست» نیز ارزش مثبت این استعاره را آشکارتر می‌سازد. در مقابل استعاره «بد پایین است» در عبارت نقیضی چون «زیر پا گذاشتن» به چشم می‌خورد.

(۴۲) سر و چشم هر یک ببوسید و دست به تمکین و عزت نشاند و نشست (۱۳۷۳)

سر و دست نیز در فرهنگ ایرانی چون چشم از مهم‌ترین اعضای بدن به شمار می‌آید. شاید چون چشم، سر و دست تمام حواس ادراکی ما هستند و وسیله تعامل ما با محیط و ارتباط با دیگران. از این‌رو «مهمان‌نوازی» و «احترام‌گذاشتن» در فرهنگ ما به‌صورت «بوسیدن» برجسته‌ترین صورت ابراز عشق خود را نشان می‌دهد و این استعاره «مهمان‌نوازی بوسیدن چشم (و سر و دست) است» را آفریده است.

۵- نتیجه‌گیری

مطالعه حاضر مؤید این حقیقت است که چشم (دیده) به‌عنوان یک مفهوم مبدأ از حوزه «اعضای بدن» یا «حس بینایی» در مفهوم‌پردازی عناصری از حوزه‌های مقصد «احساسات»، «قوای ذهنی»، «پدیده‌های محسوس و جسمانی»، «ویژگی‌های فردی» و «ارزش‌های فرهنگی» در استعاره‌های زبان فارسی و عبارات ساخته‌شده مبتنی بر آنها مشارکت دارد. البته گاه در بعضی استعاره‌های اولیه چون استعاره‌های هستی‌شناختی، «چشم» به‌صورت مفهومی انتزاعی در حوزه مقصد تحت مفاهیمی عینی‌تر چون «ظرف» و «شیء» ساختارپردازی می‌شود و در ادامه مفهومی انتزاعی را ساختار می‌بخشد، مثلاً در «پرنشدن چشم» ابتدا استعاره اولیه هستی‌شناختی «چشم ظرف است» به چشم طرحواره «ظرف» می‌بخشد و در ادامه مشخصه «پرنشدن» ظرف چشم برای اشاره به احساس «حرص» به کار می‌رود. تحلیل شناختی نشان داد که اغلب عبارات این پژوهش بر پایه استعاره‌های ساده‌تر یا اولیه، مجازها و طرحواره‌های تصویری و تحت تأثیر الگوهای فرهنگی شکل می‌گیرند. بر این اساس مفهوم «چشم» در نزد فارسی‌زبانان الگوی شناختی خاصی دارد. شکل ۱ بخشی از این الگو را به‌ویژه در ادبیات این زبان به‌تصویر می‌کشد.



شکل ۱: بخشی از الگوی شناختی «چشم» در زبان فارسی

در مفهوم‌پردازی چشم در درک مفاهیم عملکردهای ذهنی ابراستعاره «دانستن، درک کردن، فکر کردن و توجه کردن دیدن است» در استعاره اولیه «ذهن (عضو) بدن است» ریشه دارد که این استعاره خود بر مجاز مفهومی «بدنی به جای ذهنی» استوار است. این مجاز مفهومی پایه در تجارب بدنی ما دارد. این بدان علت است که چشمان ما مانند پنجره‌هایی رو به سوی ذهن ما گشوده شده‌اند به طوری که طرز فکر ما را نشان می‌دهند. همچنین با این عضو به شناخت جهان نائل می‌شویم لذا آنچه می‌بینیم و طرز مشاهده ما تعیین‌کننده شیوه تفکر ماست. تحلیل داده‌های این بخش مشخص کرد که در زبان فارسی استعاره «دانستن درک کردن و فکر کردن دیدن است» با همراهی مجازهایی مفهومی چون «علت به جای معلول» پایه ساخت بسیاری از عبارتهاست، لذا چشم و الفاظ مرتبط با آن چون دیدن با ذهن و فکر ارتباط دارند. همچنین مشخص شد که چشم در استعاره «چشم ظرفی برای سنجش چیزهای با ارزش است» با به کارگیری طرحواره «ظرف» و طرحواره‌های تصویری دوقطبی ارزش‌گذار «راست/چپ»، «بالا/پایین»، «بزرگ/کوچک» و «درون/بیرون» به صورت وسیله ارزش‌گذار برای سنجش ماهیت‌ها در عبارات «به چشم آمدن» ایفای نقش می‌کند. در ادامه استعاره‌های این بخش به نگاشت «آینده‌نگری» با «داشتن دیده دوربین»، «آگاهی» با «بازبودن چشم» و «غفلت» با «پوشیده‌چشمی» بر پایه استعاره‌های مفهومی «میزان استعداد ذهنی چشم‌رس است» و «توانایی ذهنی بینایی است» اشاره شد.

در بخش نقش چشم در توصیف مفاهیم محسوس یا جسمانی به نگاشت عضو «دیده» با مفاهیم «منبع نور»، «انسان»، «پیشگاه (نزد)»، «نیروی محافظ» و «ابزار مخرب» اشاره شد و

نگاشت‌هایی مانند «مرگ» با «خوابیدن (توقف دیدن)» و «زمان کوتاه» با «چشم برهم زدن» بررسی گردید. همچنین استعاره‌های «دیدن تماس ملموس بین چشم و هدف است» برپایه مجاز «ابزار به جای عمل» به شکل «چشم به جای دیدن» و طرحواره «مبدأ-مسیر-مقصد» و «نیرو» معرفی شد.

در بیان احساسات چشم مفهوم‌پرداز احساساتی چون «شادی»، «غم»، «اضطراب»، «عشق»، «حسادت»، «شرمندگی و حیا»، «کبر و غرور»، «تمایل» و «تنفر» می‌شود. در این مفهوم‌پردازی چشم براساس ابراستعاره‌های «بدن ظرف است» و «اعضای بدن مکانی برای احساسات هستند» عمل می‌کند و از طرحواره «ظرف» کمک بیشتری می‌گیرد. در این مفهوم‌پردازی نقش مجازهای مفهومی «ظرف به جای مظروف»، «تأثیر احساس به جای سبب احساس» و «علت به جای معلول» مهم است. از طرفی استعاره‌هایی چون «خواستن/تمایل داشتن دیدن است» در کنار «دیدن تماس بین چشم و هدف است» و «تنفر ندیدن است» در کنار «ندیدن قطع تماس چشم و هدف است» پایه ساخت عباراتی در این بخش می‌شوند.

در مفهوم‌پردازی ویژگی‌های شخصیتی عضو چشم تحت استعاره‌های مبتنی بر طرحواره «ظرف» یا «شیء» به عنوان ظرف یا شیء‌ای قابل‌تغییر از لحاظ اندازه، حجم، جنس و مشخصات دیگر خود را نشان می‌دهد، مثلاً «تنگ بودن ظرف چشم» با «بخل» و «باریک بودن چشم» با «تیزبینی» نگاشت می‌شود. همچنین «بد شدن شیء چشم» با «حسادت» و «سنگی (یا سفت) شدن جنس چشم» با «بی‌وفایی و بی‌رحمی» نگاشت می‌شود. از طرفی برپایه مجاز «جزء (چشم) به جای کل (فرد)»، «گرسنه بودن چشم» بر «حرص» فرد و «شوخی بودن چشم» بر «گستاخی» او منطبق می‌گردد. مجازهای «علت به جای معلول» و «به‌ویژه» (حالت چشم) به جای ویژگی (فرد)» از دیگر مجازهای مفهومی در مفهوم‌پردازی ویژگی‌های شخصیتی هستند.

در انتقال مفاهیم ارزش‌های فرهنگی چشم «احترام گذاشتن» را به صورت «بر دیده گذاشتن» و «مهمان‌نوازی» را با عبارت «بوسیدن چشم» متجلی کرده‌است.

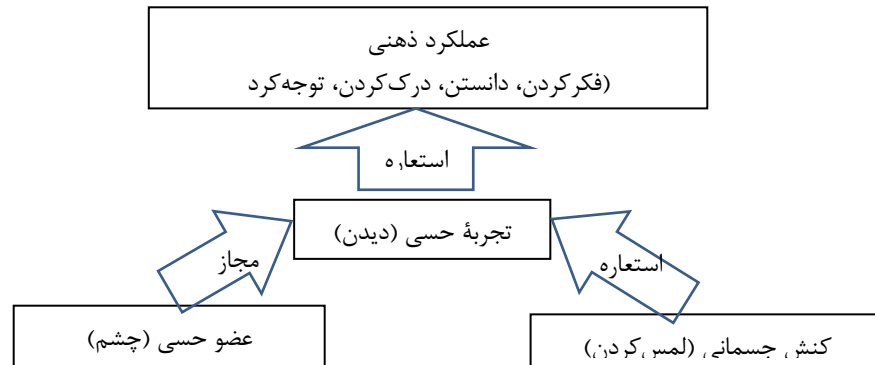
در مجازهای مفهومی در ساخت عبارات مبتنی بر واژه چشم در بوستان استفاده از رابطه مجازی «جزء با جزء» متنوع‌تر و بیشتر از رابطه مجازی «جزء با کل» است. علاوه بر این در نگاشت از حوزه عینی به حوزه انتزاعی، مجاز اغلب رابط بین تجارب بدنی و استعاره است. این رابطه را می‌توان این‌گونه به تصویر کشید: تجربه بدنی ⇐ مجاز مفهومی ⇐ استعاره مفهومی

مفاهیم انتزاعی (نک. شکل ۲ و توضیحات آن). برای مثال مجاز «بدنی به جای ذهنی» اشاره به ابعاد جسمانی چشم‌ها دارد که همراه و مربوط به برخی فعالیت‌ها و فرایندهای ذهنی است، اما استعاره «ذهنی بدن است» ایجادکننده نگاهی استخوانی و انتزاعی ذهنی است که شاید با آنها همراه یا متناسب نباشد. از نظر تجربه بدنی انسان «چشم‌پوشیده» قادر به دیدن و درک درست نیست و این عبارت با مجاز «حالت به جای ویژگی» برای اشاره به او به کار می‌رود، این عامل در ادامه سبب می‌شود که «چشم‌پوشیدگی» از نظر استعاری بر انسان‌هایی با ویژگی‌های انتزاعی‌تر ذهنی چون غفلت و ناتوانایی فکری نگاهی یابد گرچه چشمانی پوشیده نداشته باشند.

مطابق با مطالعه حاضر و مطالعات انجام‌شده در این حیطه هر عضو بدن نه تنها عضو میانجی انسان و محیط، بلکه میانجی بین شناخت و فرهنگ است. این گواهی دیگری بر تعامل بین زبان، شناخت، بدن و فرهنگ است و برپایه نظریه بدن در ذهن اثر می‌گذارد و بعد جدیدی را با مفهوم فرهنگ در بدن بدان می‌افزاید و باعث ایجاد رابطه‌ای دوطرفه بین ذهن تجسم‌شده و فرهنگ می‌شود که جای رابطه یک‌طرفه بدن و ذهن را در حالت قبلی نظریه می‌گیرد.

در این مطالعه نیز دیدیم که عبارات زبانی پیچیده مبتنی بر واژه‌های بدنی از نگاهی استعاری و مجازی پایه تشکیل شده‌اند که از فرضیات و الگوهای فرهنگی متأثر می‌شوند. به عبارتی دیگر، این گونه نیست که استعاره‌های جسمانی تنها از مفاهیم مربوط به بدن برآیند و سپس در ذهن افراد متجلی شوند بلکه از طریق الگوهای مبتنی بر تعاملات بدنی به‌ظهور رسیده‌اند که تا حد زیادی از طریق بافت فرهنگی تعیین می‌شوند. برای روشن شدن این مطلب به مفهوم‌پردازی «حسادت» در فرهنگ‌های فارسی، چینی و عربی توسط چشم اشاره کردیم و دیدیم که در چینی جنبه دما یا رنگ (به شکل «چشم داغ»)، در عربی جنبه چشائی و لمسی (به شکل «چشم شور»، «چشم تند» و «چشم زیر») و در فارسی جنبه چشائی یا ارزشی (در «چشم شور» یا «چشم بد») چشم برجسته می‌شود. به سبب پنداشت و تجارب بدنی و فرهنگی مشترک درک حوزه‌های مفهومی ذهنی از طریق عضو چشم و مفاهیم مربوط به آن چون فعل دیدن، تحت ابراستعاره «دانستن درک کردن و فکر کردن دیدن است» و همچنین بیان احساسات براساس ابراستعاره «اعضای بدن مکانی برای احساس هستند» جزء همگانی‌های فرهنگی و شناختی‌اند و تحقیقات در انگلیسی، عربی، مجارستانی و چینی نیز بدین اشاره کرده‌اند. همچنین در ساخت بسیاری از عبارات مبتنی بر واژه چشم در چینی و

انگلیسی مثل فارسی به مدخلیت مجازهای مفهومی «عضو حسی به جای حس» یا «چشم به جای دیدن» و نیز استعاره‌های مفهومی «دیدن لمس کردن است» و «فکر کردن، دانستن، درک کردن و توجه کردن دیدن است» اشاره شده است. ساختار این نگاشت‌های استعاری و مجازی را می‌توان مطابق شکل ۲ ارائه کرد:



شکل ۲: نگاشت‌های استعاری و مجازی و رابطه آنها در برخی استعاره‌های واژه چشم در فارسی، انگلیسی و چینی

این شکل از منظری نشان‌دهنده این است که چگونه تجارب بدنی پایین‌تر در مفهوم‌پردازی تجارب ذهنی برتر ایفای نقش می‌کنند و از منظری دیگر تبیین می‌کند که چگونه مفاهیم انتزاعی در قالب مفاهیم عینی درک می‌شوند.

سعی پژوهش بر این بوده است تا اهمیت تعامل میان رشته‌های ادبیات و زبان‌شناسی شناختی را با استفاده از ملزومات زبان‌شناسی شناختی در روشنگری بخشی از الگوی شناختی چشم و پاره‌ای از مفهوم‌پردازی‌های استعاری این عضو در ادبیات فارسی نشان دهد. همچنین نیم‌نگاهی به شباهت‌ها و تفاوت‌های فرهنگی و شناختی در این زمینه در زبان‌ها داشته باشد. در هر حال، ضرورت انجام مطالعات بیشتر و میدانی در این حوزه بدیهی می‌نماید.

منابع

- دهخدا، ع. ا. ۱۳۲۵. *لغت‌نامه دهخدا*، تهران: دانشگاه تهران.
- راسخ‌مهند، م. و م. شمس‌الدینی. ۱۳۹۱. «طبقه‌بندی معنایی اصطلاحات فارسی از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی». *ادب پژوهی*، (۲۰): ۱۱-۳۲.
- سعدی، م. ۱۳۶۹. *بوستان*، تصحیح و توضیح غ. ح. یوسفی. تهران: خوارزمی.
- صراحی، م. ا. ۱۳۹۱. *بررسی مقابله‌ای استعاره‌های زبان‌های فارسی و انگلیسی براساس نظریه استعاره‌های مفهومی*. پایان‌نامه دکتری، دانشگاه اصفهان.
- عمید، ح. ۱۳۸۹. *فرهنگ فارسی عمید*، تهران: راه رشد.
- قادری، س. ۱۳۹۱. *شعرشناسی شناختی: تحلیل پاره‌ای از استعارات برگرفته از عضوهای بدن در بوستان سعدی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان.
- قادری، س. و م. توانگر. ۱۳۹۱. «کاربرد استعاره در زبان فارسی: عضوهای بدن، ظروفي برای احساس». *مجموعه مقالات سومین هم‌اندیشی معنی‌شناسی*، تهران: اهورا. ۵۵-۷۱.
- Barcelona, A. 1997. Clarifying and Applying the Notions of Metaphor and Metonymy within Cognitive Linguistics. *Atlantis*. 1-19, 21-48.
- _____, 2000. On the plausibility of claiming a metonymic motivation for conceptual metaphor. In A.Barcelona (ed.), *Metonymy and metaphor at the crossroads*, Volume in the Topics in English Linguistics series. 31-58. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Croft, W. & A. Cruse. 2004. *Cognitive Linguistics*. Cambridge: Cambridge University.
- Gibbs, R. W. Jr. 1999. Taking metaphor out of our heads and putting it into the cultural world. In R. W. Jr Gibbs & G. J. Steen (eds.), *Metaphor in Cognitive Linguistics*. 145-166. Amsterdam: John Benjamins.
- Heine, B., U. Claudi, & F. Hünemeyer. 1991. *Grammaticalization: A Conceptual Framework*. Chicago: The University of Chicago.
- Johnson, M. 1987. *The Body in the Mind: The Bodily Basis of Meaning, Imagination, and Reason*. Chicago: The University of Chicago.
- Kovecses, Z. 1990. *Emotion Concepts*. New York: Springer Verlag.
- _____, 1995. The Container Metaphor of Anger in English, Chinese Japanese, and Hungarian. In Z. Radman (ed.), *From a Metaphorical point of View: A Multidisciplinary Approach to the Cognitive Content of Metaphor*. 117-145. Berlin, New York: Mouton de Gruyter.
- _____, 1999. Metaphor: Does it constitute or reflect cultural models?. In R. W. Jr. Gibbs & G. J. Steen (eds.), *Metaphor in Cognitive Linguistics*. 167-188. Amsterdam: John Benjamins.
- _____, 2000. *Metaphor and Emotion: Language, Culture and Body in Human Feeling*. Cambridge: Cambridge University.
- _____, 2010. *Metaphor: A Practical Introduction*. Oxford: Oxford University.
- Lakoff, G. 1987. *Women, Fire, and Dangerous Things: What Categories Reveal about the Mind*. Chicago: University of Chicago.
- _____, 1993. The metaphor system and its role in grammar. In K. Beals, G. Cooke, D. Kathman, S. Kita, K. McCullough & D. Testen, (eds.), *What We*

- Think, What We Mean, and How We Say It: Papers from the Parasession on the Correspondence of Conceptual, Semantic and Grammatical Representations. 217–241. Chicago: Chicago Linguistic Society.
- Lakoff, G. & M. Johnson. 1980. *Metaphors We Live By*. Chicago: University of Chicago.
- Lakoff, G. & M. Johnson. 1999. *Philosophy in the Flesh: The Embodied Mind and its Challenge to Western Thought*. New York: Basic Books.
- Lakoff, G., J. Espenson & A. Goldberg. 1991. *Master Metaphor List*. Berkeley: University of California, Cognitive Linguistics Group.
- Lakoff, G. & M. Turner. 1989. *More Than Cool Reason: A Field Guide to Poetic Metaphor*. Chicago: University of Chicago.
- Maalej, Z. 2008. The heart and cultural embodiment in Tunisian Arabic. In F. Sharifian, R. Dirven, N. Yu & S. Niemeier (eds.), *Culture, body, and language: Conceptualizations of internal body organs across cultures and languages*. 395–428. Berlin: Mouton de Gruyter.
- , 2011. Figurative dimensions of 3ayn ‘eye’ in Tunisian Arabic. In Z. Maalej & N. Yu (eds.), *Embodiment via body parts: Studies from various languages and cultures*. 213–240. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- Panther, K. & G. Radden (eds.). 1999. *Metonymy in Language and Thought*. Amsterdam: John Benjamins.
- Pena, S. 2001. A cognitive approach to the role of body parts in the conceptualization of emotion metaphors. *Revista de filología*, 17, 245–260.
- Sharifian, F. 2008. Conceptualizations of del ‘heart-stomach’ in Persian. In F. Sharifian, R. Dirven, N. Yu & S. Niemeier (eds.), *Body, culture, and language: Conceptualisations of heart and other internal body organs across languages and cultures*. 247–267. Berlin/New York: Mouton De Gruyter.
- , 2011. Conceptualisations of cheshm ‘eye’ in Persian”. In Z. Maalej & N. Yu (eds.) *Embodiment via Body Parts: Studies from Various Languages and Cultures*. 197–211. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- Stefanowitsch, A. 2004. Happiness in English and German: A metaphorical-pattern analysis. In M. Achard & S. Kemmer (eds.), *Language, Culture, and Mind*. 137–149. Stanford, Calif: CSLI (Center for the Study of Language and Information).
- Sweetser, E. 1990. *From Etymology to Pragmatics: Metaphorical and Cultural Aspects of Semantic Structure*. Cambridge: Cambridge University.
- Yu, N. 2002. Body and emotion: Body parts in Chinese expression of emotion. *Pragmatics and Cognition*, 10 (1): 341–367.
- , 2003. Metaphor, body, and culture: The Chinese understanding of gallbladder and courage. *Metaphor and Symbol*, 18 (1): 13–31.
- , 2004. The eyes for sight and mind. *Journal of Pragmatics*, 36(4): 663–686.
- , 2008. Metaphor from body and culture. In Gibbs R. (ed.), *The Cambridge Handbook of Metaphor and Thought*. 247–261. Cambridge: Cambridge University.